

دو فصلنامه آموزه‌های نوین کلامی
سال دوم، شماره دوم
بهار و تابستان ۱۳۹۷

مناط کاشفیت معانی کثیر از مصداق واحد

در توحید صفاتی*

□ سیدمجید میردامادی^۱

چکیده

موضوع این جستار، بررسی مناط کاشفیت معانی کثیر از مصداق واحد، در توحید صفاتی است. توحید صفاتی، براساس فرضیه حکایت کثرت معنا از وحدت مصداق، به اثبات می‌رسد. در این تحقیق، مناط و ملاک کاشفیت کثرت معنا از وحدت مصداق، مورد بررسی قرار می‌گیرد. ضرورت پژوهش، در تبیین مناط مسأله است که براساس آن در طول تاریخ کلام و فلسفه، به یگانگی صفات کمال و ذات در مصداق، رأی داده شده است. شیوه این تحقیق، تحلیلی و از طریق تحلیل مفهومی و گزاره‌ای است.

مهم‌ترین نتایج این تحقیق عبارتند از: ۱. هر مفهومی با حد معنایی خاص خود، از مصداق حکایت دارد؛ ۲. مصداق وجود، عینیت، سعه و میدانی فراتر از مفهوم دارد، لذا منشأ انتزاع مفاهیم مغایر واقع می‌شود؛ ۳. با وحدت یا کثرت حیثیت صدق مفهوم بر مصداق، مفاهیم کثیر از مصداق انتزاع می‌شوند؛ ۴. وجود



* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۱۶ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۱.

۱. استادیار جامعه المصطفیٰ العالمیه مشهد (mirdamadiphilosophy@gmail.com).

این مقاله، از رساله دکتری با عنوان: «رابطه مفهوم و مصداق از حیث وحدت و کثرت» با راهنمایی اساتید، آقایان فیاض صابری و فرامرز قراملکی، دفاع شده در دانشگاه فردوسی مشهد در سال ۱۳۹۰، استخراج شده است.

صرف، مجمع معانی کثیر واقع می‌شود؛ ۵. وجود واحد بسیط، واجد و جامع معانی کثیر است، ۶. شیوه قیاس غایب به شاهد در مصداق اوصاف حق تعالی، باطل است، ۷. وحدت مصداق، مستلزم وحدت مفهوم نیست و مفاهیم کثیر، از مصداق واحد حکایت دارند؛ ۸. توحید صفاتی براساس کاشفیت کثرت مفهوم از وحدت مصداق، اثبات می‌شود.

واژگان کلیدی: توحید صفاتی، اصالت وجود، وجود صرف، وجود بسیط، مفهوم، مصداق.

مقدمه

مسئله این مقاله، تعیین و تبیین مناط کاشفیت معانی کثیر از مصداق واحد یا عدم لزوم وحدت مفهوم از وحدت مصداق، در توحید صفاتی است. در مسئله توحید صفاتی، یعنی اثبات عینیت ذات و مصداق صفات در وجود، با فرض کثرت مفاهیم اسماء و صفات؛ آن طور که از روایات^۱ و برهان استفاده می‌گردد، در طول تاریخ کلام و فلسفه، خصوصاً به مسلک شیعه، به یگانگی صفات کمال و ذات در مصداق، رأی داده شده است، ولی در مسئله تحقیق، یعنی مناط و ملاک کاشفیت معانی کثیر از مصداق واحد، تاکنون طرح مسئله نشده است و پژوهش مستقلی با عنوان مزبور که در آن، مناطات فرضیه مزبور احصاء و تبیین گردد، انجام نیافته است^۲ و همین امر، ضرورت تحقیق را ایجاب می‌کند و وجه امتیاز این پژوهش از تحقیقات دیگران، در بررسی جامع مناط، حکایت و کاشفیت معانی کثیر از مصداق واحد است. پرسش‌هایی که در اینجا طرح می‌شوند عبارتند از:

۱. به چه مناط و ملاکی، مفاهیم متعدّد، ممکن است مصداق واحد داشته باشند و مفاهیم کثیر، از مصداق کثیر حکایت ندارند؟
۲. چگونه بر مبنای حکایت کثرت مفهوم از وحدت مصداق، توحید صفاتی اثبات می‌شود؟

۱. در روایات مأثوره از ائمه اطهار علیهم‌السلام در باب عدم زیادت صفات بر ذات حق تعالی، مطالب عمیق و ارزشمندی بیان شده است (ر.ک: ابن بابویه قمی، ۱۴۴-۱۳۵).

۲. صدرالمآلهین از جمله محققانی است که مسئله انتزاع مفهوم کثیر از واحد یا عدم کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق را در مواضع مختلف مورد بحث قرار داده است (ر.ک: شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۷۵/۱ و ۲۳۱-۲۹۱/۲-۲۹۰-۳۳۲/۳-۳۳۳/۶؛ ۲۸۱/۶؛ ۱۹۹/۷-۲۰۰ و ۲۳۰؛ شیرازی، ۱۳۹۱: ۲۸-۲۹).

۳. چه نسبتی بین معنا و مفهوم وجود دارد؟

۴. آیا هر مفهومی، دارای حد معنایی است؟

۵. تفاوت مفهوم و مصداق در معناداری چیست؟

۷. آیا در اوصاف حق تعالی، می‌توان از طریق قیاس غایب به شاهد، حکم کرد؟

در این مقاله، با پاسخ به پرسش‌های مزبور، فرضیه کاشفیت کثرت معنا از وحدت مصداق، مدلل می‌شود و براساس آن، توحید صفاتی اثبات می‌گردد و مناط و ملاک فرضیه مزبور، تبیین می‌گردد.

۱. نسبت معنا^۱ و مفهوم^۲

حوزه معنا از مفهوم، وسیع‌تر و به جهتی، دارای نفس‌الامریت است. گستره معنا، همه عوالم، ظروف و ساحت‌ها را در برمی‌گیرد. معنای در ذهن، اخص از مطلق معنا و معنا، اعم از مطلق مفهوم است؛ زیرا مفهوم، همان معنایی است که تصور می‌شود. مدعا این است که بین معنا و مفهوم، مغایرت است و بر این ادعا، شواهدی وجود دارند

۱. معنا در لغت، از ماده «عنی»، به معنای فرود آمدن و واقع شدن است و معنای هر چیز، حالت و وضعیتی است که برای شیء، حاصل می‌شود (فراهیدی، بی‌تا: ۲۵۳/۲). معنا، آن چیزی است که از شیء، قصد شده باشد (اعم از این که آن شیء، لفظ یا غیر لفظ باشد). معنا یا مفعول، اسم مکان به مفهوم مقصد است یا مصدر میمی به مفهوم مفعول است، یا مخفف معنا و اسم مفعول، مانند مرمی است (جامی، ۱۳۷۶: ۴-۳). معنا، اسمی است که بر هر شیء، دلالت می‌کند (آل یاسین، ۵۵۵). گاهی معنا بر صورت ذهنی به صرف این که صلاحیت و شأنت این را دارد که از لفظ مقصود باشد، اطلاق می‌شود؛ بدون تفاوت در این که برای آن، لفظی وضع شده یا نشده باشد (رازی، ۱۴۲۶: ۱۲۴). معنا، به معانی دیگر نیز استعمال می‌شود.

۲. واژه «مفهوم» در لغت از فهم، مشتق است و فهم در لغت، به معنای معرفت شیء و تعقل است (فراهیدی، بی‌تا: ۶۱/۴). «مفهوم» به آنچه از لفظ، به اعتبار این که از آن فهمیده می‌شود، اطلاق می‌شود (یزدی، ۱۴۱۷: ۳۰). ادراکات حسی، خیالی و وهمی و یک قسم از ادراکات عقلی، ادراکات ماهوی هستند. ادراکات ماهوی به جوهر و عرض و ذاتی و عرضی، منقسم می‌گردند. ادراکات ماهوی، مفاهیم حقیقی هستند. از دیگر اقسام ادراکات، مفاهیم اعتباری هستند. مفاهیم اعتباری به دو قسم تقسیم می‌شوند: ۱. اعتباریات به معنای اعم (معقولات ثانیة منطقی و فلسفی) و ۲. اعتباریات به معنای اخص یا محضه (اعتباریات عملی و شعری) (طباطبائی، ۱۳۷۲: ۲/۲۰۰ و ۱۷۳-۱۷۰). اعتباریات مقابل ماهیات، اعتباریات به معنای اعم هستند (طباطبائی، ۱۳۷۲: ۵۳/۲).

(ر.ک: ابن سینا، ۱۳۹۲: ۱۵۸؛ غزالی، ۱۹۹۴: ۷۴؛ حلی، ۱۴۱۲: ۲۰۴؛ شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۰۰/۱؛ شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۴۶/۱؛ ۲۰۰/۷؛ شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۴۶/۱).^۱

در تعلیقۀ حاشیۀ تهذیب منطق، مفهوم به معنای صورت حاکی از صاحب صورت است. معنا بر صاحب صورت و ماهیت معلوم که به واسطۀ مفهوم در ذهن، حاصل و مقسم کلی و جزئی قرار می‌گیرد، به کار می‌رود. صاحب تعلیقۀ می‌نویسد:

صورت ذهنی، همان‌طور که بر کیفیتی که در عقل حاصل و آئینه مشاهده صاحب صورت است، اطلاق می‌شود؛ همچنین بر ماهیت معلوم به‌واسطۀ آن صورت که در ذهن حاصل است و بر وجود ذهنی آن، اطلاق می‌گردد و آنچه به کلی و جزئی تقسیم می‌شود، معنای دوم است (یزدی، ۱۴۱۷: ۲۱۶).

همان‌طور که اشاره شد، معنا، موضوع فهم، تصور و ادراک واقع می‌شود. تصور شیء، عبارت است از حصول معنای شیء در نفس که با عین، مطابق است (شیرازی، ۱۳۶۳: ۷/۱). آگاهی قوه عاقله به معنا، به تصور کردن آن است (شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۳۲). مفهوم، شیء است که در عقل حاصل می‌شود (رازی، ۱۳۸۴: ۱۲۵). از این نظر (معنای مفهومی)، میان معنای ذهنی و مفهوم تلازم است؛ یعنی هر معنای ذهنی، مفهوم است و هر مفهومی، معنای حاصل در ذهن و عقل است؛ اما بین معنا و مفهوم، نسبت عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر مفهوم، معنایی است که فاهمه درک می‌کند و مفهوم واقع می‌شود، ولی برخی معانی که فاهمه آنها را درک نمی‌کند، معنا هستند و مفهوم نیستند.

۲. ساحت‌ها و مراتب معنا

معنا، دارای دو ساحت یا مرتبه است: ۱. ساحت و مرتبۀ ذهن ۲. ساحت و مرتبۀ

۱. صدرالمآلهین در اسفار چنین می‌نویسد: «أن مفهوم الوجود غیر مفهوم التشخص من حیث المعنی وعینه من حیث الحقیقة وکذا مفهوم العاقل والمعقول متغایران معنی» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۰۰/۷). او در عبارتی دیگر می‌نویسد: «فمفهوم المعنی الربطی، بحسب الحمل الذاتی الاوّلی لا بحسب الحمل الشایع الصناعی» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۴۶/۱). در این عبارت، مفهوم به معنا اضافه شده است و ظاهر آن، این است که مفهوم، غیر معنا است. در کتاب المنطق، صورت ذهنی و مفهوم، متمایز از معنا به کار می‌رود. صاحب المنطق می‌نویسد: «الصورة الذهنية لمعنی الحيوان مفهوم کلی» (مظفر، ۱۴۰۰: ۶۳/۱).

عین. معنا ممکن است در خارج، به وجود خارجی و در ذهن به وجود ذهنی و پس از آن، به وجود لفظی (کیف مسموع) و سپس به وجود کتبی (کم متصل) تحقق یابد. عالم معنا، فراتر از حوزه زبان و الفاظ و مقدم بر آنها است. بر مبنای رابطه وضعی لفظ و معنا، معنا بر وضع، تقدّم دارد. با ثبوت معنا، وضع، موضوع له و نیز استعمال الفاظ، ممکن می‌شود. دلالت معنا بر مصداق آن معنا، به طبع است. در این قسم دلالت، مرتبه‌ای از معنا، بر مرتبه دیگر از همان معنا (مرتبه خارجی)، بالطبع دلالت می‌کند. معنای ذهنی که مفهوم می‌شود، به وجهی از سنخ همان معنا در واقع یا خارج، حکایت دارد. معنا را می‌توان دارای مرتبه تعین مفهومی و حاکی و مرتبه محکی (حقیقت و مطابق معنا) دانست. مفهوم از محکی عنه و مطابق معنا، حکایت دارد. مطابق معنا ممکن است به وجود منشأ انتزاع، مابه‌ازاء، فرد، مصداق واقعی یا فرضی تحقق داشته باشد. آدمی می‌تواند معانی‌ای که دارای مصادیق فرضی هستند، تصور کند؛ آن معانی، ممتنعات ذاتی یا وقوعی هستند که مصداق واقعی ندارند و تحقق آنها در خارج و به حمل شایع، محال است؛ اگرچه آنها در ذهن به حمل اولی تصور می‌شوند و موضوع حکم به امتناع قرار می‌گیرند. در این سنخ معانی، معنای محصلی که حاکی از مصداق باشد، در ذهن تحقق نمی‌یابد و معلوم آن واقع نمی‌شود (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۱۳/۱).

ممکن است به رغم مصداق داشتن معنا، حقیقت مصداق آن معنا، لحاظ و تصور نشود. مثال این قسم، همه معانی ورای طور عقل است که انسان، توان اصطیاد و درک واقعی آنها را ندارد، ولی آن معانی، به وجهی در ذهن تصور می‌شوند، مانند: معنای حقیقت واجب الوجود - که انسان، علم اکتناهی به او ندارد و حقیقت ذات حق تعالی برای غیر او، قابل درک نیست و نیز، عقل مجرد و غیر آن از معانی ماوراء طبیعی دیگر، که معنای محصل حاکی از مصداق از آنها، در ذهن تحقق نمی‌یابد (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۱۳/۱). ذهن می‌تواند معنا را با قطع نظر از مطابق خارجی آن، مورد لحاظ قرار دهد. هر معنای متصور و مفهوم، از حقیقت همان معنا، حکایت دارد. معنای متصور ممکن است به انفراد یا به اجتماع، در مصداقی تحقق داشته باشد. معنای ذهنی در لحاظ دیگر، از مطابق خارجی همان معنا، حکایت دارد، ولی هیچ معنای تصویری بر تحقق مصداق خود در خارج، دلالت ندارد.

۳. حدود و انحاء تحقق معانی

هر معنا، به حدی محدود و دارای خصوصیت و از معنای دیگر متفاوت است. خصوصیت معنا، چگونگی تحقق مصداق آن را تعیین می‌کند. هر معنایی، حوزه معنایی خاص دارد و یک مفهوم از حیث معنایی خود، از مصداق حکایت می‌کند و نمی‌تواند از همه حقیقت خارجی حکایت نماید. از این رو، معانی کثیر - که از طریق فاهمه مفهوم واقع می‌شوند - از مطابق خارجی واحد، حکایت می‌کنند.

به عنوان مثال، معنای عاقل، غیر معنای معقول است، جز آن که بر وجود واحد بسیط، عاقل و معقول بودن صدق می‌کند و وجود واحد در فرضی که تغایر معانی، جهات وجودی کثیر را ایجاب نکند، واجد معانی متغایر می‌گردد. هیچ یک از معانی، بر معنای دیگر به حمل اولی حمل نمی‌شود، ولی معانی متغایر، در وجود واحد متحد می‌شوند، همان‌طور که معنای ای در جماد، نبات و حیوان متفرق هستند، در انسان واحد، جمع می‌شوند. (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳/۳۲۵) معنا به لحاظ نحوه وجود، متفاوت است. وجود واحد بسیط، می‌تواند مجمع معانی گوناگون باشد، مانند وجود حق تعالی که در عین واحد و بسیط بودن، واجد همه معانی اوصاف کمالی است (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳/۲۸۴). همچنین، یک معنا می‌تواند به وجودهای گوناگون موجود شود، مانند ماهیت انسان که در عوالم و نشأت عقلی، مثالی و طبیعی موجود است. (شیرازی، ۱۹۸۱: ۸/۳۶۹: ۷/۱۸)

در مواردی که دو مفهوم مماثل یا واحد شناخته می‌شوند، در حقیقت هر یک از آنها دارای خصوصیتی است که دیگری، فاقد آن است. در میان معانی که در حمل‌های اولی به کار می‌روند، مانند انسان حیوان ناطق، حدّ اقل به اجمال و تفصیل، تغایر وجود دارد. معانی مأخوذ از ماهیت، یا هر یک متصل یا برخی متصل غیر متحصّل هستند. با این توضیح که حیثیات و معانی منتزعه از حقایق، دو گونه انتزاع می‌شوند: ۱. آنچه از حقیقت آن، به حسب حال آن در واقع انتزاع می‌شود؛ ۲. آنچه از آن، به اعتبار ملاحظه

۱. محقق زنوزی تصریح دارد هر معنا، در همه نشأت وجود دارد. از نظر وی، هر معنا در هر نشئه، به وجود آن نشئه موجود است (زنوزی، ۱۳۷۱: ۷۰-۷۱).

عقل انتزاع می‌شود (شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۷/۲-۲۹). برخی معانی مانند معانی خیالی، وهمی و عدمی، فقط در ذهن موجودند و مصداق واقعی خارجی ندارند؛ برای معنای عدم در خارج، افرادی را می‌توان فرض نمود (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۴۴/۱). ابن سینا با رأی به تحقق ذهنی و خارجی معنا، به تغایر نحوه وجود آن اشاره دارد و می‌نویسد: «جسم در اعیان جوهر است و همان جسم، در ذهن موجود است و وجود این معنا، در ذهن جوهر نیست» (ابن سینا، ۱۳۹۲: ۱۴۷). او در ادامه چنین می‌نویسد:

معقول از ماهیت جوهر، اثر آن است و نه نفس ماهیت آن، پس وجود این معنا در عقل، غیر وجود نفس ماهیت است. وجود نفس ماهیت در موضوع نیست و این معنا، به ذهن منتقل نمی‌شود. این معنا (در موضوع نبودن)، حقیقت جوهر است و تغییر نمی‌کند، به طوری که هرگاه جوهر در اعیان باشد، در موضوع نخواهد بود، چه این که در اعیان باشد یا نباشد. بنابراین، وجود جوهر در ذهن، وجود این معنا است و نه نفس جوهر (ابن سینا، ۱۳۹۲: ۱۴۷).

ابن سینا در تعلیقات، به تحقق معنا در اعیان اشاره دارد و وجود عینی آن را، مغایر وجود ذهنی می‌شناسد. او به فرح و شادی مثال می‌زند و اظهار می‌دارد که وجود فرح در انسان، غیر وجود صورت آن در ذهن است. گاهی، انسان فرح و شادمانی دارد و می‌داند دارای فرح و شادمانی است که در این فرض، صورت فرح در ذهن وی حاصل است و گاهی، انسان دارای فرح است و نمی‌داند شادمان است، مانند کسی که چیزی را می‌بیند و نمی‌داند که می‌بیند (ابن سینا، ۱۳۹۲: ۳۷).

۴. وجود، شیئیت مصداق^۱

بر مبنای اصالت وجود، شیئیت مصداق (اعم از این که مصداق در ذهن یا عین باشد)

۱. واژه «مصداق»، از «صدق» مشتق است و صدق، نقیض کذب است (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۲۶/۷). «مصداق» در اصل، اسم آلت است و آلت، علت قریب صدق طبیعت است. هرگاه مصداق، فرد ذاتی شیء باشد، به طوری که هرگاه طبیعت در عین حاصل شود، طبیعت، عین آن فرد باشد و هرگاه طبیعت در عقل حاصل شود، فرد، علت قریب صدق طبیعت بر آن فرد است؛ پس آن فرد، مصداق نامیده می‌شود (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۱؛ تعلیقه سبزواری، ۱۵۷). در اینجا چند عنوان صادق، مصدوق علیه، صدق و مصداق وجود دارد؛ در مثال «زید انسان است»، صادق، مفهوم انسان است؛ مصدوق علیه، زید است؛ صدق، فعل و انطباق مفهوم، بر آن شیء خارجی است و مصداق، وجود است. وجود، واسطه

از سنخ وجود است. مصداق بالذات هر شیء، وجود است (لاهیجانی، ۱۳۷۶: ۱۷۹ و ۱۶۵). بر این اساس، هر مصداق دارای یک گونه وجود خارجی است. مصداق، بر مبنای تشکیک وجود، دارای مراتب است. یک مرتبه، مصداق ذهنی و مراتب دیگر آن، مصادیق عینی است که در هر یک از عوالم و نشئات وجودی، با ویژگی وجودی متناسب آن مرتبه، تحقق دارند. مصادیق عینی، به وجود مادی یا مثالی یا عقلی تحقق دارند. در نتیجه، مصداق در هر یک از مراتب و نشئات وجود، با مصداق مرتبه دیگر، متفاوت است. در مصداق واحد عینی، امکان تحقق معانی گوناگون وجود دارد؛ اعم از این که صدق معانی بر مصداق، با کثرت یا عدم کثرت جهت و حیثیت همراه شود.^۱ از نظر صدرالمتهلین، محور وحدت و یگانگی، چیزی جز وجود نیست؛ وجود واحد، گاه مصداق بالذات دو مفهوم و گاه، مصداق بالذات یکی و مصداق بالعرض دیگری یا مصداق بالعرض برای هر دو است (شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۶۲).^۲

۵. اقسام صدق مفهوم بر مصداق

صدق و انطباق معنای ذهنی بر شیئی که خارج از حدّ مفهومی آن معنا است؛ یعنی محکی عنه و مطابق معنا، به دو گونه تحقق می‌یابد:

قسم اول: محکی عنه ذهنی یا مطابق معنا که در ذهن موجود است (این مورد، به مصداق معقول ثانی منطقی، منحصر است و مصداق آن مفهوم، معقول اول، معقول ثانی منطقی و فلسفی را شامل می‌شود)؛

قسم دوم: محکی عنه و مطابق عینی معنا است که این قسم، مواردی را شامل می‌شود: ۱. فرد معقول اول، مانند فرد عینی انسان و ضاحک؛ ۲. مصداق معقول ثانی فلسفی، مانند مصداق وجود و وحدت؛ ۳. ماباهزاء معقول ثانی فلسفی در معانی فلسفی

صدق مفهوم، بر مصدوق علیه است؛ در حقیقت، مصدوق علیه و مصداق در وجود متحد هستند و در فرض مثال، مفهوم انسان و زید و مصداق که از سنخ وجود هستند، از شیء موجود خارجی، انتزاع می‌شوند (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۴۹۹/۱-۵۰۰).

۱. برای آگاهی از اقسام محکی عنه و مصداق معنا، ر.ک: طباطبائی، ۱۴۰۴: ۳-۴۵؛ طباطبائی، ۱۳۶۴:

۵۴؛ شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۳۶/۱ - ۳۳۷.

۲. ر.ک: شیرازی، ۱۹۸۱: ۶۷.

به جز وجود، وحدت و تشخّص، مانند مابه‌ازاء عدم ملکه (عدم ملکه، یک نحوه وجود و مابه‌ازاء خارجی دارد) (حلی ۱۴۰۷: ۴۰؛ شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۰۸/۲)؛ ۴. مطابق خارجی معقول فلسفی در مثل مفهوم امکان، که به مسلک صدرالمتألهین، در خارج دارای یک گونه وجود است (شیرازی ۱۹۸۱: ۳۳۶/۱).

۶. اقسام مفروض اتحاد اشیاء

اتحاد بین اشیاء، به سه وجه تصوّر می‌شود:

۱. اتحاد موجودی با موجود دیگر، به این بیان که وجود دو شیء، وجود واحدی شوند. بدون تردید این قسم اتحاد، محال است؛
۲. موجودی متحوّل و دگرگون شود به حیثی که بر آن مفهوم عقلی و ماهیت کلی که قبلاً صادق نبود، صادق نماید یا در وجود آن موجود، استکمالی رخ دهد؛ این گونه دگرگونی محال نیست و بلکه واقع است؛ همان‌طور که همه معانی معقولی که به‌طور متفرّقه در جماد، نبات و حیوان وجود دارند، در انسان واحد به حسب صورت ذات آن، به وجه اجتماع تحقّق دارند؛
۳. مفهومی از مفهوم‌ها یا ماهیتی از ماهیت‌ها، عین مفهوم یا ماهیت مغایر دیگری شود؛ به‌طوری که مفهومی بر مفهوم دیگر به حمل اولی حمل شود. این قسم نیز، بدون تردید محال است، زیرا مفهوم‌های مغایر امکان ندارد مفهوم واحدی شوند یا این که برخی از آنها به حسب مفهوم، برخی دیگر شوند، زیرا هر معنایی از حیث معنا بودن، غیر معنای دیگر است. به عنوان مثال، مفهوم عاقل محال است عین مفهوم معقول شود. البته ممکن است بر وجود واحد بسیط، عاقل و معقول صدق کند تا مورد و فرضی که وجود واحد و معانی به وجهی متغایر باشند که موجب کثرت جهات وجودی نشود (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۲۴/۳).

۷. تبیین مسأله کاشفیت کثرت معنا از وحدت مصداق

مسأله‌ای که طرح می‌شود این است که آیا کثرت معنا، از کثرت مصداق حکایت دارد یا معانی کثیر، از مصداق واحد انتزاع می‌شوند؟ در پاسخ پرسش مزبور می‌توان

گفت: وحدت مصداق با وحدت مفهوم و نیز، کثرت مفهوم با کثرت مصداق، رابطه استلزامی ندارند. مفهوم کثیر از مصداق کثیر، کاشفیتی ندارد و مفهوم کثیر از مصداق واحد، انتزاع می‌شود. اکنون، می‌توان ادعای جواز حکایت کثرت مفهوم از وحدت مصداق یا عدم جواز کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق را به ثبوت رساند.

ادله اثبات مسأله

تقریر دلیل اول: محقق سبزواری در جواز انتزاع مفهوم کثیر از واحد، چنین می‌نویسد:

هر کثرتی به واحد منتهی می‌شود و هر مرکبی به بسیط ختم می‌شود؛ زیرا اگر آحاد کثرت به واحد ختم نشود، تحقق کثرت بدون وحدت، لازم می‌آید و این امر، محال است، زیرا هیچ کثرتی بدون وحدت و هیچ ترکیبی بدون شیء بسیط، وجود ندارد. بنابراین، چون در جهان ترکیب وجود دارد، بسیط نیز وجود دارد. از این رو، هر یک از بسیط‌ها منشأ تحقق مرکب و هر یک از وحدت‌ها، منشأ تحقق کثیر هستند و همان‌طور که از بسیط و واحد، مفاهیم وحدت و بسیط انتزاع می‌شوند، مفاهیم کثیر دیگر نیز، انتزاع می‌شوند (سبزواری، ۱۳۷۲: ۱۴۰).

بنابراین، مدعا که کاشفیت کثرت معنا از وحدت مصداق یا انتزاع کثیر از واحد است، اثبات می‌گردد.

تقریر دلیل دوم: اگر مصداق وجود، مستلزم مفهوم واحد (مفهوم وجود) باشد، صدق مفهوم دیگری به جز وجود، از جمله مفاهیم مساوق با وجود بر مصداق، جایز نخواهد بود و خلف لازم می‌آید؛ لازم، باطل است؛ با بطلان لازم، ملزوم باطل و مدعا، اثبات می‌شود.

بیان ملازمه و بطلان لازم: هرگاه از مصداق واحد وجود، فقط انتزاع یک مفهوم (وجود)، ممکن و انتزاع مفهوم کثیر ممتنع شود، لازم می‌آید وجود با هیچ مفهومی، ملازم نباشد، درحالی که محققان بر مساوقت و تلازم شیئیت و وجود، اتفاق دارند (حلی، ۱۴۰۷: ۳۲).

ابن سینا در تلازم میان معنای وجود و شیء می‌نویسد: «معنای شیء از معنای وجود جدا نمی‌شود؛ بلکه معنای وجود، همیشه ملازم با معنای شیء است، زیرا شیء یا

در اعیان یا در وهم و یا در عقل موجود است؛ اگر شیء این گونه نباشد، شیء نیست» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۳۲). صدرالمتهلین در تساوق و تساوی در صدق وحدت و وجود، چنین می‌نویسد: «وحدت، رفیق وجود است؛ آن دو در صدق بر اشیاء، متساوی هستند؛ بر هر آنچه موجود اطلاق می‌شود، واحد اطلاق می‌گردد» (شیرازی، ۱۹۸۱م، ۸/۸۲).

معنای کثیر مانند شیء، واحد، خیر، جزئی و متشخص از وجود خارجی حکایت و بر آن صدق می‌کند. در فرض وحدت وجود در خارج، مفهوم کثیر انتزاع می‌شود، چنانچه مفهوم کثیر از آن انتزاع نشود، خلف لازم می‌آید؛ یعنی لازم می‌آید آنچه که موجود فرض شده، موجود نباشد؛ لازم، باطل است و با بطلان لازم، ملزوم و مدعا ثابت می‌گردد.

تقریر دلیل سوم: هرگاه وحدت مصداق وجود مستلزم مفهوم واحد باشد، لازم می‌آید کثرت طولی و عرض وجود، نفی گردد، لازم باطل است. ملزوم نیز باطل است و ادعای عدم لزوم وحدت مفهوم از وحدت مصداق، اثبات می‌شود.

بیان ملازمه و بطلان لازم: مصداق وجود، سنخ واحد است؛ ولی در عین حال وجود به دو قسم کثرت، متصف می‌شود؛ کثرت قسم اول، کثرت ماهوی است که بنابر اصالت وجود، وجود، واسطه در عروض کثرت است و ماهیت‌ها در خارج، بالعرض موجودند و وجود به واسطه ماهیت، به کثرت ماهوی متصف می‌شود. کثرت قسم دوم، کثرت تشکیکی است. آن کثرت، به سبب انقساماتی است که بر وجود، مانند انقسام آن به واجب و ممکن، واحد و کثیر و بالفعل و بالقوه، عارض می‌شود. این کثرت، مقوم وجود به معنای غیرخارج از وجود است. حقیقت وجود در عین واحد بودن، کثیر و در عین کثیر بودن، واحد است؛ یعنی حقیقتی مشکک و دارای مراتب است؛ که مابه الامتیاز آن، به ما به الاشتراک، برگشت دارد. (طباطبائی، ۱۴۰۴: ۱۷).

حال اگر مصداق واحد وجود، مستلزم مفهوم واحد باشد و امکان انتزاع مفهوم دیگری جز مفهوم واحد وجود نباشد، لازم می‌آید مصداق وجود، فاقد هرگونه کثرت باشد و انتزاع مفاهیم ماهوی و مفاهیم عارض بر وجود ممکن نباشد؛ لازم به دلایلی که

دوسنخ کثرت را در وجود ثابت می‌کنند، باطل می‌شود؛ با بطلان لازم، ملزوم باطل و مدّعی مذکور، ثابت می‌گردد.

۸. توحید صفاتی

براساس فرضیه‌های کاشفیت کثرت معنا از وحدت مصداق و عدم لزوم وحدت مفهوم از وحدت مصداق، از مصداق واحد بسیط حق تعالی، مفاهیم صفات، انتزاع می‌شوند و توحید صفاتی اثبات می‌شود. توحید صفاتی به معنای عینیت صفات با ذات است؛ معنای عینیت صفات با ذات این نیست که در ذات، مفهوم‌ها تحقق ندارند تا تعطیل لازم آید؛ همان‌طور که گروهی از متکلمان نفی کننده صفات حق تعالی به آن عقیده دارند؛ بلکه، وجود و ذات او به عینه، منشأ صفات کمالی اوست؛ بدون این که کثرت، انفعال و اختلاف جهت لازم آید. معنای عینیت صفات با ذات نیز، این نیست که مفاهیم صفات، عین ذات خداوند باشند؛ زیرا در این صورت، لازم می‌آید الفاظ علم، قدرت و اراده در حق تعالی، الفاظ مترادف باشند و از هر یک آنها چیزی فهمیده شود که از دیگری فهمیده می‌شود. در این صورت، با اطلاق یکی از آنها، ذکر سایر الفاظ، بدون فایده خواهد بود و این امر باطل است، چون مستلزم تعطیل است (تعطیل ذات از صفات کمال یا تعطیل عقل، از شناخت حق تعالی).

بنابراین، توحید صفاتی به معنای عینیت مصداق صفات با ذات است؛ یعنی در وجود صرف، بحت و بسیط حق تعالی، صفات با ذات اتحاد دارند. واجب الوجود، دارای وجود حقیقی فی نفسه لنفسه بنفسه است. مفهوم وجوب وجود، سنخ واحدی است که عدلی برای آن نمی‌توان فرض نمود؛ جز آن که معنای وجوب، با عنایت به معنای وجودی اوصاف حق تعالی که واجب هستند - چون واجب الوجود از همه جهات و حیثیات، واجب است - کثیر می‌شود. حق تعالی از آن سبب که دارای وجودی واجب، بسیط و صرف است، در عین این که واحد به وحدت حقه حقیقه است، منشأ انتزاع مفهوم کثیر وجوبی است. خداوند متعال بدون شائبه عدم، محض وجود، کل وجود و کل او، وجود است. او به ذات احدی بسیط خود، کل وجود، کل علم و کل سایر صفات کمالی است (میرداماد، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۵). مفهوم وجوب علم، قدرت و غیر آنها از مفاهیم کمال، بر او

صدق می‌کنند. خداوند متعال بدون شائبه عدم، محض وجود، کل وجود و کل او، وجود است (ابن سینا، بی‌تا: ۶۱). او به ذات احدی بسیط خود، کل وجود، کل علم و کل سایر صفات کمالی است (میرداماد، ۱۳۸۵، ۱/۱۳۵).

براهین توحید صفاتی

اگر مفهوم کثیر از مصداق کثیر یا حیثیت کثیر در مصداق واحد، کاشف باشد، لازم می‌آید در اوصاف الهی، مفهوم کثیر از مصداق کثیر یا حیثیت کثیر در ذات، کاشف باشد؛ لازم، باطل است و ملزوم نیز، باطل است.

بیان ملازمه و بطلان لازم: هرگاه مفهوم کثیر اوصاف خداوند از مصداق یا حیثیت کثیر در ذات حکایت نماید، لازم می‌آید خداوند دارای صفات زائد بر ذات یا حیثیت کثیر در ذات باشد، زیرا بنابر حکایت و کاشفیت مفهوم کثیر از مصداق کثیر، متناظر با هر معنا و وصف مفهومی در خارج، مصداق یا حیثیتی در ذات خداوند متعال تحقق دارد و این لازم، با براهین عقلی و نقلی توحید ذاتی و صفاتی، منافات دارد و باطل است. در نتیجه، با بطلان لازم، ملزوم باطل و مدعا، یعنی عدم کاشفیت کثرت مفهوم از کثرت مصداق، ثابت می‌شود.

تقریر برهان دوم:

چنانچه مفاهیم صفات در مصداق، عین ذات نباشند، لازم می‌آید ذات و صفات در مصداق، کثیر و مغایر یکدیگر باشند. کثرت مصداق، با توحید واجب الوجود سازگاری ندارد. ذات حق تعالی از حیث ذات، مبدأ انتزاع صفات و مصداق حمل صفات است. در صفات، هیچ گونه تکثر و اختلافی جز به حسب مفهوم و تسمیه نخواهد بود. مصداق و حیثیت صفات، عیناً مصداق و حیثیت ذات است. صفات کثیر کمالی به وجود ذات احدی موجودند؛ یعنی ذات او از صفت وی و نیز صفات از یکدیگر، در وجود جدا نیستند؛ به طوری که هر یک از صفات و ذات، شخص جدایی باشند؛ بلکه او به نفس ذاتش، قادر و عالم است.

تقریر برهان سوم:

اگر صفات کمالی خداوند، زائد بر ذات او باشند، خداوند در مرتبه ذاتش، فاقد

صفات کمال خواهد بود و لازمه آن، کامل و متأثر شدن حق تعالی از غیر است و از طرفی، حق تعالی فاعل است. در این صورت (با این فرض که فعل غیر را قبول می‌کند و فاعل در غیر است)، تعدّد جهت قبول و فعل در ذات لازم می‌آید و این امر، مستلزم ترکیب و امکان است. در نتیجه، موجود امکانی، بسیط و واحد نخواهد بود. بنابراین، موضوع واحد بسیط برای انتزاع مفهوم کثیر، وجود نخواهد داشت (شیرازی ۱۹۸۱: ۱۳۳/۶؛ لاهیجی، ۱۳۷۲: ۲۴ و ۲۴۴).

۹. اقسام مناط کاشفیت کثرت مفهوم از وحدت مصداق

حکایت و کاشفیت کثرت مفهوم از وحدت مصداق یا عدم لزوم وحدت مفهوم از وحدت مصداق، دارای مناطات و ملاکاتی است که در اینجا، آنها را تفصیلاً مورد بحث قرار می‌دهیم:

۹-۱. حدّ معنایی مفهوم، سعه و جامعیت معنایی مصداق

هر مفهومی، دارای حدّ معنایی و هر مصداقی به حسب خصوصیت مصداقی، واجد معنا یا جامع معانی است. هر مفهومی که در ذهن تصوّر می‌شود محدود به حدّ معنایی خاص است، مفهوم در ذهن با لحاظ آلی و از این حیث که ماورای خود را نشان می‌دهد، از مصداق حکایت می‌کند. مفهوم با لحاظ استقلاللی و از آن حیث که وجود خارجی است، از ماورای خود، کاشفیتی ندارد. هر معنایی که مفهوم می‌شود، دارای مرز و محدوده‌ای است که آن را از معنای مفهومی دیگر، متمایز می‌سازد. معنای علم از معنای قدرت متمایز است؛ همان‌گونه که معنای انسان، از معنای سنگ مباین است؛ هیچ معنای ذهنی، از آن حیث که معنای خاص است، با معنای دیگر اشتراک ندارد. هر معنای ذهنی، به منزله دریچه‌ای به سوی واقعیت است که حکایت آن، در حوزه معنایی خود محدود می‌شود و هر معنا، ساحتی از واقعیت را نشان می‌دهد. دایره حکایت معنا، ضیق است.

مفهوم ذهنی، فقط در حوزه معنایی خود، از مصداق کاشفیت دارد. نمی‌توان همه حقیقت را با معنای واحد، مورد شناسائی قرارداد. مفهوم، برخلاف مصداق وجود،

جامع معانی مغایر نیست. به تعبیر دیگر، هر ماهیت یا مفهوم، به اندازه محدودیت خاص خویش، از وجودی که منشأ انتزاع آن است، حکایت می‌کند و گاهی، وجود واحد در اثر کمال واقعی خویش، شؤنی را دارا است که هیچ‌گاه یک ماهیت یا مفهوم از آن حکایت نمی‌نماید؛ بلکه باید چند ماهیت یا مفهوم را مجموعاً حاکی از آن وجود کامل قرار داد و اگر تشکیک در ماهیت روا می‌بود، ممکن بود از وجود واحد شدیدتر، ماهیت یا مفهوم شدیدتری انتزاع نمود؛ ولی چون تشکیک در غیر وجود جایز نیست، از وجود واحد شدید، ماهیت‌ها و مفهوم‌های مختلف، انتزاع می‌شوند و هیچ کدام از آنها به تنهایی از تمام حقیقت آن وجود حاکی نیست.

بنابراین، صرف انتزاع ماهیت یا مفهوم از وجود واحد، آن وجود خاص را به ماهیت یا مفهوم مخصوص، اختصاص نمی‌دهد. عدم توجه به نکته یاد شده، سبب شد که بعضی جواز انتزاع ماهیت‌ها یا مفهوم‌های متعدّد از وجود واحد را، شاهد جواز انتزاع مفهوم واحد وجود از مصادیق متباین آن بدانند و انتزاع مفهوم وجود را از وجودهایی که امکان تباین دارند، جایز بشمارند.

سرّ جواز انتزاع مفاهیم متعدّد از مصداق واحد، آن است که مفهوم به سبب این که همواره در دایره‌ای محدود قرار می‌گیرد و از افقی خاص با مصداق مواجه می‌شود، نمی‌تواند مصداق را از همه جهات ارائه دهد و مصداق به علت این که گستره‌ای فراتر از مفهوم دارد، گاه در معرض حکایت مفاهیم متعدّد و مغایر قرار می‌گیرد، مانند واجب تعالی که هر یک از مفاهیم علیم، قدیر، حی، به حکایت از او می‌پردازد و هیچ یک از آنها به تنهایی ذات بسیط را به تمام، ارائه نمی‌دهد. پس کثرت مفهوم، نمی‌تواند دلیل بر کثرت مصداق باشد و حال آن که وحدت مفهوم، از وحدت مصداق حکایت می‌نماید (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۵۵۷/۱).^۱ مصداق وجود، دارای سعه و واجد و جامع معانی کثیر است و به وزن شدت وجود، معانی بیشتری از آن انتزاع می‌شوند (شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۸۱/۶ و ۳۷۳/۳).

به تعبیر دیگر، هر مفهوم روزنه‌ای است که به مقدار خود از حقیقت خارجی

۱. و.ر.ک: شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۸۱/۶.

حکایت می‌کند، لذا صدق چند مفهوم بر یک موجود بسیط کامل جایز است و هیچ گونه ترکیبی به همراه ندارد، زیرا هر یک از آن مفاهیم، مقداری از کمال‌های آن بسیط را نشان می‌دهد؛ ولی محکی آن مفاهیم، مرکب نیست. مفهوم واحد نمی‌تواند به تنهایی، آن حقیقت نامحدود را نشان دهد، حتی مفهوم نامتناهی، اگرچه به حمل اولی نامحدود است، ولی به حمل شایع، محدود است، زیرا مفهوم نامحدود، غیر از مفهوم علم، قدرت و مفاهیم دیگر است. در واجب الوجود، که هستی نامحدود و دارای همه کمال‌های وجودی است، هیچ گونه تغایر وجودی بین اوصاف کمالی او نیست و چون مفهوم واحد نمی‌تواند از همه کمال‌های وجودی او حکایت کند، مفهوم‌های مختلف از ذاتی که عین کمال و تمام کمال است، کشف می‌کنند. حاصل سخن اینکه، هر ماهیت یا مفهوم به اندازه محدودیت خاص خویش، از وجودی که منشأ انتزاع آن است، حکایت می‌کند و گاهی وجود واحد در اثر کمال واقعی خویش، شؤنی را دارا است که هیچ‌گاه یک ماهیت یا یک مفهوم از آن حکایت نمی‌کند؛ بلکه باید چند ماهیت یا مفهوم را مجموعاً حاکی از وجود کامل قرار داد (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۳۰۶/۶).

در مورد اتحاد دو مفهوم، اگر وجود، واحد نباشد، هرگز دو مفهوم، متحد نخواهند شد، چون غیر وجود، اعم از مفهوم یا ماهیت، عامل کثرت است. محور وحدت و یگانگی، چیزی جز وجود نیست. وجود واحد، گاه مصداق بالذات دو مفهوم و گاه مصداق بالذات یکی و مصداق بالعرض دیگری یا مصداق بالعرض برای هر دو است (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۴۶۲).^۱ ولی آن وجود لازم نیست که وجود خاص و خارجی همه آن مفاهیم باشد، زیرا اگر آن وجود، وجود ماهوی است، نسبت به ماهیت خود، وجود خاص و خارجی و نسبت به مفاهیم دیگر، از آن جهت که آن وجود به وجه تمام‌تر، جامع وجودهای خاص و خارجی آنها است، وجود خاص و خارجی مفاهیم دیگر، نیست و این که از هر مرتبه وجود، معانی کثیر را می‌توان انتزاع نمود (شیرازی، بی تا، ۱۵۱).

در بسیاری موارد، مفهوم کثیر از وجود واحد خاص انتزاع می‌شود که برخی از آن

۱. و.ر.ک: شیرازی، ۱۹۸۱: ۶۷/۱.

مفاهیم، در حقیقت شیء داخل و ذاتی آن و برخی دیگر خارج از شیء و عرضی آن است، مانند وجود زید که مصداق مفهوم انسان و مفاهیم اعراض عام واقع می‌شود (شیرازی، ۱۹۸۱: ۹۶/۵). هر هویتی، بدون تفاوت در اینکه واجب یا ممکن باشد، دارای لوازم عقلی و فروعاتی مانند شیئیت، معلومیت و موجودیت است که آنها، معلول‌های آن هستند، خصوصاً هویتی که اصل هویت‌ها و منبع هر وجود و منشأ هر مفهوم و ماهیت است (شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۰۴/۵). موجود ممکن، منشأ انتزاع مفهوم علم و قدرت واقع می‌شود، زیرا هر موجودی دارای اوصاف کمال، از جمله علم و قدرت است. جسم، صورت و نفس، مصداق مفهوم کثیر واقع می‌شوند (ر.ک: شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۰۷/۱ و ۳۲۶ و ۳۲۹ و ۳۳۲ و ۳۳۳).

۹-۲. اصالت و عینیت سنخ وجود

سرّ جواز انتزاع مفاهیم مختلف و نه مخالف و ماهیت‌های متعدّد و نه متعاند از وجود واحد، همان است که وجود، اصیل و ماهیت و مفهوم اعتباری‌اند. خصوصیت حقیقت وجود اصیل آن است که به وحدت سنخی، منشأ انتزاع معانی مغایر واقع می‌شود. براساس این که سنخ وجود، عین عینیت، وحدت و منشأ آثار است و ماهیت‌ها و مفاهیم، اعتباری هستند؛ معانی ماهوی، فلسفی و منطقی از آن وجود، انتزاع می‌شوند. وجود در عین وحدت، تألیف دهنده معانی مختلف است. در سنخ وجود، همه معانی کثیر، به مناط اتحاد در وجود، به یک وجود، امکان تحقق دارند (شیرازی، بی‌تا، ۱۵۱). هر موجود اصیل بر حسب هویت وجودی آن، مصداق محمول‌های کثیر واقع می‌شود (شیرازی، ۱۹۸۱: ۹۱/۴).

صدر المتألهین می‌نویسد: «آنچه در خارج تحقق دارد، وجود است، ولی وسیله حس یا مشاهده حضوری از نفس ذات آن، مفهوم‌های عام یا خاص و نیز از عوارض آن، مفاهیمی در عقل حاصل می‌شود». (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۶/۲) از هر مرتبه وجود، معانی کثیر را می‌توان انتزاع نمود. (شیرازی، بی‌تا، ۱۵۱). در مورد اتحاد دو مفهوم، اگر وجود واحد نباشد، هرگز دو مفهوم، متحد نخواهند شد، چون غیر وجود، اعم از مفهوم یا ماهیت، مثار کثرت است. محور وحدت و یگانگی، چیزی جز وجود نیست (جوادی

آملی، ۱۳۷۵: ۴۶۲)،^۱ ولی آن وجود لازم نیست که وجود خاص و خارجی همه آن مفاهیم باشد، زیرا اگر آن وجود، وجود ماهوی است، نسبت به ماهیت خود، وجود خاص و خارجی و نسبت به مفاهیم دیگر، از آن جهت که آن وجود به وجه، تمام‌تر جامع وجودهای خاص و خارجی آنها است، وجود خاص و خارجی مفاهیم دیگر نیست و این که از هر مرتبه وجود، معانی کثیر را می‌توان انتزاع نمود (شیرازی، بی تا، ۱۵۱).

در بسیاری موارد، مفهوم کثیر از وجود واحد خاص انتزاع می‌شود که برخی از آن مفاهیم، در حقیقت شیء داخل و ذاتی آن و برخی دیگر، خارج از شیء و عرضی آن است، مانند وجود زید که مصداق مفهوم انسان و مفاهیم اعراض عام واقع می‌شود (شیرازی، ۱۹۸۱: ۹۶/۵). هر هویتی بدون تفاوت در این که واجب یا ممکن باشد، دارای لوازم عقلی و فروعاتی مانند شیئیت، معلومیت و موجودیت است که آنها معلول‌های آن هستند؛ خصوصاً هویتی که اصل هویت‌ها و منبع هر وجود و منشأ هر مفهوم و ماهیت است (شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۰۴/۵). موجود ممکن، منشأ انتزاع مفهوم علم و قدرت واقع می‌شود، زیرا هر موجودی دارای اوصاف کمال، از جمله علم و قدرت است. جسم، صورت و نفس، مصداق مفهوم کثیر واقع می‌شوند (ر.ک: شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۰۷/۱ و ۳۲۶ و ۳۲۹ و ۳۳۲ و ۳۳۳).

۹-۳. حیثیت صدق مفهوم بر مصداق

خصوصیت مراتبی و اقسام وجود و حیثیت صدق مفهوم بر مصداق، توجیه کننده تحقق چند معنا، در مصداق واحد است، لذا در چند قسم، معانی کثیر بر مصداق واحد صدق می‌کنند: ۱. صدق معنا بر مصداق، بدون تعدد حیثیت، مانند صدق معانی صفات بر ذات حق تعالی؛ ۲. صدق معنا بر مصداق به حیثیت واحد در مفاهیم مساوق، مانند وجود و وحدت؛ ۳. صدق معنا به تعدد حیثیت در مفاهیمی که به حسب صدق مساوی هستند، مانند معانی ضاحک و متعجب که به تعدد حیثی بر انسان صدق می‌کنند. تغایر و اختلاف مفهوم‌ها به حسب معنا، کثرت ذات در خارج و به حسب تحلیل، کثرت در عقل را موجب نمی‌شود (شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۳۰/۷).

۱. ر.ک: همان، ۶۷.

صدرالمتألهین در این باره چنین می‌نویسد: «وحدت، شیئیت، مفهومیت و غیر آنها از مفاهیم، جز در معنا و مفهوم، اقتضای کثرت در ذات، حیثیت ذات، صفت، حیثیت صفت و اعتبار شیء ندارد» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۳۲/۷). صدق چند مفهوم بر یک مصداق، باعث ترکیب آن مصداق نیست، زیرا نسبت بین ترکیب و تحلیل، عموم و خصوص مطلق و نه تساوی است؛ یعنی هر ترکیبی، مستلزم امکان تحلیل است، ولی هر تحلیلی موجب ترکب نیست. صدر المتألهین تصریح می‌کند مغایرت در مفهوم، با اتحاد و عینیت در وجود، منافات ندارد (شیرازی، ۱۹۸۱: ۹۱/۴) و مفهوم‌هایی که به حسب معنا متعدّد هستند، ممکن است به وجود واحد موجود شوند (شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۲۶/۳).

در موردی که مابه‌ازاء یکی از دو مفهوم، متحصّل و دیگری غیر متحصّل است و نیز در مورد مفهوم ماهیت و وجود، یک مصداق منشأ انتزاع دو مفهوم واقع می‌شود. ابن سینا در وحدت مصداق و کثرت مفهوم چنین می‌نویسد: «با صدق دو مفهوم عاقل و معقول بر نفس، ذات (نفس) در واقع و اعتبار، کثیر و دو شیء نمی‌گردد؛ ذات شیء واحد است و قسمت نمی‌شود؛ تقدیم و تأخیر فقط در ترتیب معانی است» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۳۵۸). مفاهیم مغایر، اگرچه به حمل اولی غیر هم هستند و بر یکدیگر حمل نمی‌شوند، ولی گاهی هر یک از آنها بر افراد باقی به حمل متعارف (شایع)، حمل می‌شوند (شیرازی، ۱۳۹۱: ۲۹). آن مفاهیم، دارای اتحاد وجودی و به مصداق واحد موجودند. عوارض حقایق وجودی مثل وحدت، تشخّص، علم، قدرت، حیات و اراده، از آن حیث که حقایق وجودی هستند، به حسب ذات و هویت و به اعتبار مصداق، عین حقایق وجودی و به اعتبار معنا و مفهوم، غیر حقایق وجودی هستند (زنوزی، ۱۳۹۷: ۲۲۷).

۹-۴. وجود صرف، مجمع معانی کثیر

راز جواز منشأیت مصداق واحد برای مفهوم کثیر، در حقیقت سنخ وجود اصیل و صرف است. از وجود صرف و بسیط حق تعالی، همه معانی اوصاف و کمالات وجودی، بدون تعدّد حیثی ذات انتزاع می‌شوند. صرف وجود، همه وجودها است، زیرا صرف شیء، جامع چیزهایی از سنخ آن و فاقد امور بیگانه از آن است و وجودی از

وجود دیگر بیگانه نیست؛ زیرا وجود به مثابه نوع واحدی است که در مراتب آن، جز شدت و ضعف، کمال و نقص و تقدّم و تأخّر، هیچ گونه مخالف نوعی ندارد. بیگانه از وجود، به غیر عدم و ماهیت به حمل اولی (و نه حمل شایع و از حیث تحقّق) نیست. از سنخ وجود، دومی وجود ندارد. از هر مرتبه وجود، معانی کثیر انتزاع می‌شود. وجود حق تعالی، وجود نامحدود و صرف است. موجود نامتناهی صرف، واجد همه کمال‌های وجودی است.

حق تعالی وجود صرف، علم صرف، قدرت صرف و همه کمال‌های وجودی صرف است. چنانچه مفاهیم اوصاف کمال از کثرت مصداق حکایت کنند، لازم می‌آید مصداق واجب الوجود، واجب الوجود نباشد، زیرا مصداق واجب الوجود، وجود صرف است؛ وجود صرف، وجود کثیر نیست. در نتیجه، واجب الوجود، وجود کثیر نخواهد بود. وجود صرف، فاقد حد و ترکیب است و هیچ شیئی از ذات وی، سلب نمی‌شود. این مطلب، مضمون قاعده معروف «بسیط الحقیقة کل الأشياء ولیس بشیء منها» است. به مفاد این قاعده، حق تعالی با بساطت و وحدت ذات، واجد اصل و حقیقت وجود اشیاء است، بدون این که حدود، نقائص و امور عدمی اشیاء، به ساحت قدسی او راه یابند. در نتیجه، همه موجودهای امکانی، به حمل حقیقت و رقیقت، بر او حمل می‌شوند و ذات او منشأ انتزاع مفهوم کثیر خواهد بود (ر.ک: شیرازی ۱۹۸۱: ۳۰۱/۷-۳۰۴ و ۱۵/۶ و ۱۳۱/۱).

۹-۵. وجود واحد بسیط جامع معانی

مصداق وجود با وحدت و بساطت خود، واجد و جامع معانی و اوصاف کثیر است. چنانچه دو معنای مفهومی یا ماهوی متحد شوند، ناگزیر وجود دو معنا، واحد خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۳۸۳/۱). از وجود واحد بسیط نفس ناطقه نیز، بدون این که وحدت آن زائل شود، مفهومی متخالف انتزاع می‌گردند (سبزواری، ۱۳۶۶: ۲۰۰). مصداق واحد و بسیط حقیقی، مجمع معانی و اوصاف کثیر است. در ذات حق تعالی، اوصاف کمال و مراتب هستی به بساطت و اجمال، بدون ترکیب و کثرت واقعی و حیثی تحقّق دارند. از ذات واجب الوجود، همه مفاهیم کمال و وجودی، انتزاع

می‌شود. صفات واجب تعالی در مفهوم تغایر دارند، ولی الفاظ آنها مترادف نیستند. همچنین، اطلاق آنها بر واجب تعالی، مجاز و تشبیه نیست. آن اوصاف به رغم مغایرت در مفهوم، به وجود واحد شخصی موجودند (شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۳۰/۷).

صدرالمآلهین در نسبت میان ذات و صفت حق تعالی، به نحوه صدق و انطباق معانی اوصاف بر ذات اشاره دارد و می‌نویسد: «صدق صفات حق تعالی بر ذات، هیچ گونه تغایری را در ذات و در عوارض ذات اقتضا ندارد؛ به طوری که موصوف در ذات، از دو امر مرکب شود؛ چه ترکیب در ذات، یا ترکیب خارجی از ماده و صورت یا ترکیب ذهنی از جنس و فصل باشد» (شیرازی، ۱۹۸۱: ۲۳۰/۷).

۹-۶. عدم جواز تسری حکم شاهد به غایب

اشاعره، تعدد مفاهیم اوصاف الهی را، دلیل و کاشف کثرت مصادیق صفات می‌دانند و به صفات متعدّد زائد بر ذات خداوند قائل هستند. اشعری و بسیاری از پیروان وی، از شیوه قیاس و تمثیل بهره می‌گیرند و حکم آنچه محسوس و شاهد است را به غایب تسری می‌دهند و به اعتقاد ایشان حقائق، تعریفات، ادله، شروط و علل، لزوماً شامل شاهد و غایب می‌شود و هر حکمی که شاهد دارد، غایب نیز همان حکم را دارد (الشافعی، ۱۴۱۸: ۱۴۳). وجه جامع و مشترک میان شاهد و غایب، علت و شرط و حقیقت و دلیل است. بر این اساس، اگر حکمی در شاهد به علتی معلّل شود، مانند عالمیت معلّل به علم و یا اگر شاهد، مشروط به شرطی گردد، مانند عالمیت مشروط به حیات و یا حقیقت عالم در شاهد که به معنای قیام علم به او باشد و نیز اگر، در شاهد عقلاً دلیلی بر مدلول دلالت نماید، احکام مذکور در مورد غایب هم ثابت می‌باشد (تفتازانی، ۱۴۰۹: ۷۳/۴).

به عنوان مثال، اشعری براساس فهم عرفی از مفاهیم صفات و اینکه صفت مغایر موصوف است، از باب قیاس غایب به شاهد، به زیادت صفات بر ذات خداوند نظر می‌دهد. (بنابر نظر اشعری، اگر خداوند متعال متّصف به صفتی است، لزوماً صفت او چیزی غیر از ذات است و وحدت و عینیت ذات و صفت، به معنای انکار صفت است). ایچی به شیوه قیاس غایب بر شاهد، اشکال وارد می‌کند و اظهار می‌دارد: قیاس

نمودن غایب بر شاهد صحیح نمی‌باشد، زیرا میان غایب و شاهد تفاوت است. به عنوان مثال، قدرت در شاهد ایجاد کننده نیست، در حالی که قدرت در غایب، ایجاد کننده است و در شاهد، صفت قادریت است نه صفتی که از قدرت مشتق می‌گردد. در نتیجه، قیاس غایب به شاهد از اساس مضمحل می‌شود (جرجانی، ۱۳۲۵: ۴۵/۸ و ۴۶). به عبارت دیگر، بین مصداق صفت در شاهد ممکن الوجود و غایب واجب الوجود، تباین است؛ صفات ممکن الوجود، ممکن و محدود و صفات واجب تعالی، واجب و نامتناهی است.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، براساس تبیین فرضیه کاشفیت کثرت معنا از وحدت مصداق و عدم استلزام وحدت معنا از وحدت مصداق، توحید صفاتی اثبات شد. مناطات یا ملاکات فرضیه مزبور در چند امر بیان شد:

۱. مفهوم به سبب این که همواره در دایره‌ای محدود و از افقی خاص با مصداق مواجه می‌شود، نمی‌تواند مصداق را از همه جهات ارائه دهد؛ به طوری که هر معنای ذهنی، به منزله دریچه‌ای به سوی واقعیت است و در حوزه معنایی خود از مصداق کاشفیت دارد و مصداق، گستره‌ای فراتر از مفهوم دارد، لذا در معرض حکایت مفاهیم مغایر قرار می‌گیرد.
۲. مصداق سنخ وجود که عین عینیت و منشأ آثار است، دارای سعه و واجد و جامع معانی کثیر است و به وزن شدت وجود، معانی بیشتری از آن انتزاع می‌شوند و در سنخ وجود، همه معانی به مناط اتحاد در وجود، به یک وجود، امکان تحقق دارند.
۳. در اقسام و مراتب وجود و نیز با وحدت یا تعدد حیثیت صدق مفهوم بر مصداق، تحقق چند معنا در مصداق واحد توجیه می‌شود و گاهی وجود واحد، مصداق بالذات دو مفهوم و گاهی مصداق بالذات یکی و مصداق بالعرض دیگری یا مصداق بالعرض برای هر دو واقع می‌شود و اختلاف مفهوم‌ها به حسب معنا، کثرت ذات را در خارج و به حسب تحلیل، کثرت در عقل را موجب نمی‌شود.
۴. حقیقت و سنخ وجود صرف، مجمع همه معانی اوصاف و کمالات وجودی است

- که معانی مزبور، بدون تعدّد حیثی از ذات واحد صرف، منتزع می‌شوند.
۵. مصداق وجود با وحدت و بساطت خود، واجد و جامع معانی و اوصاف کثیر است. در ذات حق تعالی، اوصاف کمال و مراتب هستی به بساطت و اجمال، بدون ترکیب و کثرت واقعی و حیثی، تحقق دارند.
۶. در مصداق اوصاف حق تعالی، نمی‌توان حکم شاهد (ممکن الوجود محسوس) را به غایب (واجب تعالی) تسرّی داد و تعدّد مفاهیم اوصاف الهی را دلیل و کاشف کثرت مصادیق صفات زائد بر ذات حق تعالی دانست، زیرا بین شاهد و غایب در مصداق، تباین است. صفات ممکن الوجود، ممکن و محدود و صفات واجب تعالی، واجب و نامحدود است.

کتاب‌نامه

۱. ابن بابویه قمی، شیخ صدوق، التوحید، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ هشتم، ۱۴۲۳.
۲. ابن سینا، حسین، التعليقات، تحقیق عبدالرحمن بدوی، قاهره، المكتبة العربية، ۱۳۹۲.
۳. _____، الشفا (الهیات)، تصحیح: سعید زائد، قم، مكتبة آية الله مرعشي، ۱۴۰۴.
۴. _____، الإلهیات من الشفاء مع تعليقات صدر المتألهین، قم، انتشارات بیدار، بی‌تا.
۵. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸.
۶. آل یاسین، جعفر، الفارابی فی حدوده ورسومه، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۵.
۷. تفتارانی، سعدالدین، شرح المقاصد، قم، منشورات الشریف الرضی، طبع اول، ۱۴۰۹.
۸. جامی، عبد الرحمن، الفوائد الضیائیة (شرح جامی علی کافیة ابن حاجب)، تهران، المكتبة العلمية الاسلامیة، ۱۳۷۶.
۹. جبر، فرید و دیگران، موسوعة مصطلحات علم المنطق عند العرب، بیروت، مكتبة لبنان ناشرون، ۱۹۹۶.
۱۰. جرجانی، سید شریف علی، شرح المواقف، قم، منشورات شریف رضی، ۱۳۲۵.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه، بخش یکم و دوم از جلد ششم، تهران، انتشارات الزهراء ع.ا.ع.، ۱۳۶۸.
۱۲. _____، شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه، بخش چهارم از جلد ششم، تهران، انتشارات الزهراء ع.ا.ع.، ۱۳۷۲.
۱۳. _____، ریحق مخنوم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵.
۱۴. حلّی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۷.
۱۵. _____، القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسیة، تحقیق شیخ فارسی حسون، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۲.
۱۶. رازی، قطب الدین، تحریر قواعد المنطقیه (شرح الرسالة الشمسیه)، تصحیح محسن بیدار، قم، منشورات بیدار، ۱۳۸۴.

۱۷. زنوزی، ملاعبدالله، انوار جلیه، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۱.
۱۸. _____، لمعات الهیه، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۹۷.
۱۹. سبزواری، ملاهادی، شرح المنظومه، قم، انتشارات دارالعلم، ۱۳۶۶.
۲۰. _____، شرح الأسماء الحسنی أو شرح دعاء الجوشن الکبیر، تصحیح و تحقیق نجفعلی حبیبی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۲۱. شافعی، حسن، الأمدی و آرائه الکلامیه، نشر دارالسلام، طبع اول، ۱۴۱۸.
۲۲. شیرازی، صدرالدین محمد، المشاعر، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳.
۲۳. _____، مفاتیح الغیب، تصحیح محمد خواجه‌ای، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
۲۴. _____، شرح اصول کافی، منشورات مکتبه المحمودی، طهران، ۱۳۹۱.
۲۵. _____، الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأریعه، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۹۸۱.
۲۶. _____، مجموعه رسائل فلسفی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۲۷. شیرازی، قطب‌الدین، شرح حکمة الاشراق، مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران - دانشگاه مک‌گیل، ۱۳۸۰.
۲۸. _____، تحرير القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية، تصحیح بیدارفر، قم، انتشارات بیدار، چاپ دوم، ۱۴۲۶.
۲۹. طباطبائی، سیدمحمدحسین، بداية الحکمه، تصحیح غلامرضا فیاضی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۴.
۳۰. _____، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.
۳۱. _____، نهاية الحکمه، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴.
۳۲. طوسی، نصیرالدین، شرح الإشارات والتنبیها، تهران، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳.
۳۳. غزالی، ابوحامد، محک النظر، تصحیح رفیق العجم، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۴.
۳۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامری، بیروت، دارالنشر و مکتبه الهلال، بی تا، بی تا.
۳۵. لاهیجی، عبدالرزاق، گوهر مراد، تصحیح زین‌العابدین قربانی، تهران، چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.
۳۶. لاهیجی، محمدجعفر، شرح رسالة المشاعر، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۳۷. مدرس زنوزی، آقاعلی، بدایع الحکم، تهران، انتشارات الزهراء علیها السلام، ۱۳۷۶.
۳۸. مظفر، محمد رضا، المنطق، بیروت، انتشارات دارالتعارف، ۱۴۰۰.
۳۹. میرداماد، میرمحمدباقر، مصنفات میرداماد، اهتمام عبدالله نورانی، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵ - ۱۳۸۱.
۴۰. یزدی، مولی عبدالله، الحاشیه علی تهذیب المنطق، قم، مؤسسه نشر اسلامی.